

بشوارق شمس ظهور گشته و الی صین صعود مستثبت در اثبات تنبها  
 ذکر آن حر لایموت بودن و محبوب داشته محبوب لم یزل ذکر آن از  
 لیر و نهار بر عدد الفار آن در ظهور محبوب لا یزال دام فرموده در  
 حق محبتین از امر او آنچه امر فرموده در مقام خود و حکم بر نفس فرموده  
 از غنما فخر وجود خود و بدان که این امر بوده که منکر علی است  
 حقه ظاهر در ظهور بوده و کلمات مستنبطه از باطن در بطون  
 از اقلام ان ظاهر گشته که لایق بوده بر حفظ و ثبت ان و محبوب  
 درشته حر لم یزال ارتفاع مقعد او را و بر محبوب لا یزال امتناع محرم  
 از او و ملائکه سموات در هر شان از حر لا یزال سائر بوده از او  
 و خود بر آن و ساکن ارض با ظهور من بظهوره الله مستعد بوده  
 و مستند از برار مطلع قدس او -  
 و بدانکه هیچ غرض نبوده از برار هیچ اثر الاطاعت محبوب خود  
 در ضار مقصود و از انجا تکیه طاعت هر قیدم در ضار منیع قدس  
 از برار سلسله محکمت ممکن نبوده الا در نظر طواهر ان از مطلع  
 بوطن ان مقدر فرموده حر لایموت و حق لایفوت از برار اینج  
 حرف این غرض شایخ و مجد باذخ را که اگر تضار حی قیوم جار ننگشته  
 مرآت قابلیت ان در کمال استعداد بوده که در ملک شوارق  
 مالا نهامیات ظاهر نماید و بوارق لانهامات جلوه کرسازد  
 دل از انجا که تضار الهم جار و سبیل <sup>از تری</sup> لایموت و سبیل <sup>از تری</sup> لایموت

امضار آن نبوده و نیست خداوند مقدر فرموده در قیامت بعد  
 از این قیامت در ایام طلوع من بظهوره الله استر فاع این  
 اسم در استماع اینج ذکر را در بر ظیره الله بوده که آنچه در اینج  
 ظهور شده نموده مرتفع فرماید و آنچه مستحق کینویت خود ان بوده  
 با و عطا فرماید -  
 و بدانکه در هر ظهور از برار حی قیوم مشارق بوده مشرقه و بوارق  
 بوده مولعه که حکایت میموده از برار اثبات و صدانیت است  
 مقدر لم یزل داطر از رضوان ذکر اول و کل در اعلی علو  
 قدس خود دادند و نوزده طین خود مستسبح بوده از ذرات مقدر  
 الهم را و مستقدس بوده از هر متنع لا یزال را مستعد بوده  
 ذرات او را مستکبر بودن از نفس اودن را مستعظم همه از کینیت  
 از او و غوانها در این بوده که کینونیات انها در مقام لطافت  
 در قوت بجای ننگشته که انیت انها در انها مرتفع و در آنها  
 غیر محلی حقیقت جلوه گزنگشته و در آنها دیده نشده و نمیشود الا  
 نقطه بیان که در آن دیده نمیشود الا مطلع سبحان و مقدر  
 قدسان و لا یزال خداوند محبوب داشته و میدارد در ارتفاع  
 اینج مرایا را آنچه ممکن است در امکان از ارتفاع زیرا که ارتفاع  
 انها دلیل است از برار ارتفاع طلعت و صدانیت و استماع  
 انها الی فته الا قناع سبیل است از برار امتناع و جهت از لیت

در هر حال مراقب اینجور مریایا بوده که غبار بر بر اینها نشسته که بقدر  
آن از تعکس خود بازمانند در طوبای هوا، بر اینها نازل نشود  
که بقدر آن از حکایت خود بازمانند زیرا که بلاغ ایشان بحد  
مرآتیت و کینونیت بلوریت مویزیه نسبت که در حق کلامی  
گردد بلکه فضل خاص بوده در عینش، و الله قدر آنرا دانسته  
در هر شأن و مراقب جذبات آن بوده و دلهمات آن  
که شئیر که سبب گردد از فتور آن در آن ظاهر نگردد تا آنکه بما  
بمکن در امکان از فضل حضرت سبحان غنم گردد و آبر گردد

از برار مستدلین در هر همین

و قهر همین و بعد همین

بسم الله الاحمر الاحمر

تسبیح و تقدیر ذات محبوب لم یزل را انرا دار بهم و هست که لم یزل  
با تجلیل استقلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال با تمناع بهتر تا  
که مقدس خود خولید بود نشناخته در رایج شرح شرافتن و عبادت  
نموده او رایج شرح عبادت نمودن لم یزل متعالی بوده بساط قدر  
و عدانیت او از عرفان کمال ممکنات و ایتقان کمال موجودات در  
لا یزال تقدیر بوده و هست کینونیت از لیه او از نشاء کمال کائنات در  
نعت کمال ساجدات خلق فرموده کمال شئیرا لاف شئیر و وجه کمال شئیرا  
در شئیر و وجه شئیرا در کمال وجه کمال را در واحد اول قرار داده  
تا آنکه کمال ممکنات بذروه فیض جمود او رسیده و بافق قدر مباد  
نمیزگشته چقدر متعالیست بساط قدر غوت او که کمال سلاطین  
ملکوت اولیات و آخریات بسجده از برار او مفتخر و کمال ملائکین جز

اولیات و آخریات بوقوف بین براد معتز او است که هیچ شکر  
 ادراک نتواند نمود بکنذات مقدس او و هیچ شکر نتواند که  
 از او محجب ماند بقدر ذکر شکر زیرا که شینیت هر شکر نسبت او  
 بوده و چگونه توان که متوجه نشود و علم وجود خود را عالم نکند  
 و از علم علم لاف علم و کون کون لاف کون و مبدع بدیع  
 لاف بدیع و مخیر فرخ لاف فرخ و نشتر نشتر لاف نشتر و محدث  
 حدث لاف حدث و مذوت ذوت لاف ذوت عارف نگردد  
 ممنوع بوده ذکر این نوع بیان از اول لا اول ال آخر لا آخر شکر  
 بشینیت خود عبادت میکند او را و دلالت میکند بر وحدانیت  
 او و دلالت بر صدانیت او و استدلال بر فردانیت او  
 و مستشهادت بر اینکه اله غیر از او نبوده و مخلوق بود و رب  
 غیر از او نبوده و مخلوق بود و خالق غیر از او نبوده و مخلوق بود  
 و رازق غیر از او نبوده و مخلوق بود و مبین غیر از او نبوده و مخلوق  
 بود و محیر غیر از او نبوده و مخلوق بود و مصور غیر از او نبوده و مخلوق  
 و عالم غیر از او نبوده و مخلوق بود و قادر غیر از او نبوده و مخلوق  
 که مبین هندی با تجلیاتی که فرموده بهر شکر بنفوس ان شکر در مرتبه آن  
 شکر در هر شأن از بر او خود شکر ظهور در که بر بطون بقدر  
 داشته تا آنکه کل بیان محجب ابر و سرادق اجل بر عرفان وحدانیت  
 آن پی برده و بر اقرار بصمدانیت آن موقن گشته و تحدید

از برابر مظاهر ظهور آن نبوده نه از اول لا اول و نه از آخر لا آخر  
 بعد آنچه در امکان ممکن از عدد و لا عدد از برابر او اعراب ظهور  
 بوده و خوله بود و له در هر ظهور بر عرش شکر که کل بیان است  
 بر صدانیت آن گردید و او است که در هر بطون بر که بر شکر است بطور  
 و کل او را عابد و ساجد بوده هستند -  
 حد بلا عدل بر او را انراست بر اینکه شناسانیده کل را با تجلیات  
 مبدع خود و شکر بلا شبه مراد را انراست که در هر شأن  
 عارف گردانیده خلق خود را بر عرفان بنظر نفس خود و محبوب  
 داشته که با فیهارات ذات مقدس کل را در اعراب سجده عرفان خود  
 گرداند اگر کل بطوع و رغبت مستغرق نگشته از سعده خود  
 خود و در هیچ ظهور امر بر هیچ شکر نفرموده الا از برابر ظهور استغناء  
 و قدرت خود در حق کل شکر و خلق نفرموده کل ممکنات را بر اینکه  
 از خلق نفرمودن شکر بوده و حمد نفرموده کل موجودات را  
 بر اینکه بعد از حمد فرمودن مستانر باشد لم یزل غیر نبوده از شکر  
 باستغناء ذات مقدس خود و مستغنی به از هر شکر با استغناء کند  
 لم یزل خود در هر لیل و نهار که طالع گردد از برابر آن شکر ظهور  
 ظاهر و در هر بطون با هر بوده و هست و نمیتوان تصور نمود که  
 بقدر تسع تسع عشر عشر تا تسع از تسع با آنچه توان حصار نمود از  
 تجزوات تسعده بوده یا باشد و از برابر آن عشر حقیقت ظاهر

یا باطن نباشد و در هر ظهور عرض شرفیت را منفرد در ظهور فرموده  
 تا آنکه در لیس بر فردانیت ذات مقدس خود گردد و کلام اسماء در  
 خود را که بضمایا مشرق خود مستخرج فرموده در نظر کنونیست  
 مقدس خود حکم فرموده تا آنکه هر از خط وحدت منفک گشته  
 در اثبات اثبات در مطلع اثبات ستمت بوده و هیچ لذتی را  
 خداوند شمر اثبات اثبات خلق نفرموده و کلام شئون لذات  
 باین جمع میگردد نظر نموده در لذات جسدیه که اگر مشبت اثبات  
 نهر فرماید چگونه ناگوار میگردد در بستل ذین و شبهه نموده نسبت  
 که کلام شئون لذات فرع اثبات اثبات بوده و از آنجا که  
 اثبات اثبات ثابت نمیکرد الا بنفر لذات آنرا مضاعف  
 فرموده و سخن آنرا هم مضاعف فرموده تا آنکه کلام ممکنات  
 در سخن فی سبیر الله ضعفین ابر خود را درک نمایند در اینها  
 بر نفر ضعفین ابر خود را مستدرک باشند تا آنکه افذه ایشان  
 راضی گردد و ادراج ایشان ساکن و نفس ایشان مطمئن و حساب  
 ایشان تسلذ تا آنکه سبب گردد بر قوت در اثبات اثبات  
 در ارتفاع ارتفاع و تسناع اتساع در استقلال استقلال و استقلال  
 استقلال و استقلال استقلال و استنباه استنباه در سبیر الله  
 و محبوب لآنزال و از آنجا که اثبات اثبات فرع بر اثبات اثبات  
 مظهر اثبات است از این جهت است که ذکر کلمه نبوت مقرر گشته

اول را ابداع خود کرد گفت و زبات اثبات میشود و لیس کلام  
 بزرگ کلمه توحید زیرا که هر کس کلمه توحید را از اول محجب میماند  
 از این سبب بوده که در هر ظهور ادلاء الله در اتساع و ارتفاع عرض  
 مسرع بوده و در استقلال در استقلال کس صدانیت مجرب بوده  
 تا آنکه باین سبب شمر کلمه توحید بر الواح مرابا کلام کائنات تأمیده  
 گردد و کلام مستعد گردند از بر ظهور کلمه توحید در فضا است اخبر  
 و بدانکه اول هر ظهور بر ذکر الله بوده نه ذکر رسول دل ذکر الله از  
 رسول ظاهر بوده نه از غیر رسول و حمد او را که در هر شأن ملامت  
 خود مدد داده کلام ممکنات را و تجلیات مشرق خود قوت عطا بخشیده  
 کلام ذات را و بدانکه عرض ظهور در هر ظهور غیر اثبات کلمه توحید  
 هیچ قصد نفرموده و نخواهد نمود و آنچه بر بنی از شئون او امر و توحید  
 لاجد اثبات این کلمه بوده که باثبات آن در لیس بر اثبات آن گردد  
 و بایقان آن سبیر الله ایقان آن گردد و نظر کنیز در سلام یک لامت  
 بر نفس در عمر خود بعد از استطاعت طواف بر حول کعبه است  
 که از طین است و آن نفس که اراده مینماید تا اول تذکر کلمه توحید  
 نکرده کجا میولند بگوید محمد رسول او بوده و اگر تذکر باو نکرده کجا  
 میولند بگوید این امر است از او امر آن بس نظر کنیز که ارتفاع این  
 کجا منتهی میگردد و محجب از سببه آن شود تا یوم انشاء محجب نمائی  
 و محبوب درشته حلالیموت و قدوس لایفوت و قیوم لایزدل  
 و محبوب لایحول بر اینکه کلام ممکنات بر نهج ترقی نماید که در یومیکه

من بظهوره الله ارفع و استغ ذره از غیب الغیب ذکر  
 انرا ان الله لا الاله الا انا میفرماید که من خدای گشته و شتر است  
 دیگر تعجب نگشته و آیات ظاهرات که کار از آنها عاجز هستند  
 همت گشته تا آنکه هر وجود از ملکوت غیب و جبروت شهود  
 در هر ظهور محبوب خود را ظاهر اشناخته و بحجاب او ستر  
 رضای او گشته و بدانکه در هر ظهور که طالع میگردد کثیر در  
 ظن آن مستظرف بوده باستحقاق آن زیرا که ظهور الهی هم در آن  
 داخل نگشته از عدم استعداد مسکن آن ظهور بهیچ و الا قدرت  
 من الله تعالی گرفته مثلا همین ظهور نقطه فرقان محبوب میداشت  
 حریجان که در حیات آن کار ما علی الارض مقرب بود اندیت  
 ذات مقدس الامر و نبوت آن عرش غیر قنای هر گردند و با او  
 و نوا هر آن متقرب بسور آن باشند و هر قدر که نشد از  
 ضعف ادلاء آن ظهور بهیچ که بقول انبار این زمان بی مدرک بود  
 و الا چگونه میشود که ظهور الهی ظاهر گردد و ذره بر در ارض ماند  
 که در ظن ظلال ظلالیت آن مستظرف نگردد نه اینست که قوت  
 خداوند در هر ظهور بسکن آن عطا نفرموده یا قدرت نبخشیده  
 بلکه از جهت بعد ایشان بوده نظر کن در ظهور عیسی قهر محمد که اگر  
 ادلا را ایمان باو در دین خود مستصبر بودند و شهادت اثبات ظهور  
 چو ایک حرف از توبه بر در ارض باقی باشد پس بدانکه در

هر ظهور همینقدر که مسکن آن ظهور با محتاج خود را در زیر خود  
 جمع میکنند از مقصود الهی محتجب میمانند نظر کن در ظهور نقطه  
 فرقان که چه قدر سلاطین در امت او ظاهر گشته و همه بجهت  
 ملک خود را از گشته و از اثبات اثبات بر آنچه خداوند  
 فرموده بظهوره علی الدین کلمه محتجب گشته و الا جلاله و در کفر  
 غیر از حرف فرقان بر فوق ارض باشد و همچنین مشاهده کن  
 در هر ظهور مستصبر شود در هر بطونی و همت را بست گردان  
 اگر خداوند عالم ظهورات قدرت بریت جابر فرماید و بحدود  
 خود را ضعیف که فضل وجود علم نزل از حد و عدسیر دست بوده  
 و اگر من بظهوره الله طالع گردد و یک حرف غیر از حرف الا  
 الله در رضوان ظهور باشد کجا مسکن این ظهور اثبات اثبات  
 و کفر نمروده و حال آنکه اول دین این کلمه بود و بعد از ثبوت این  
 شئون دیگر در ظاهر اینج بوده -  
 و اینکه محبوب میدارد خداوند که هیچ شتر در علم او باقی نماند الا  
 در ظاهر اثبات داخل گردد از برابر آنکه در یوم ظهور خود از هیچ  
 نفس کلی غیر بی شاد نگردد و الا چه نفع میخشد که در طول عمر  
 خود لاله الا الله گوید و در یوم ظهور الله یک بلی سخن گوید و  
 اینست که یکدفعه کار اعمال لا شتر میگردد زیرا که از جوهر ظهور  
 آن محتجب گشته و از سادج السوا جح آن مبعود مانده اگر ظهور

ظواهر و کلام در نظر آن مستحجاب استحقاق ذات مقدس او در نظر  
 واقفان فاضل و مجرد آنوقت لریاح جنبت برافنده کار ممکن است  
 آید و اینکه مریخی در هر ظهور با جبار واقفان محبوب میدار  
 که عباد خود را داخل رضوان فرماید از این جهت است که خود آنها  
 با استحقاق الله توحید او را بجا نمایند و اقرار بر نظر آن بنمایند  
 و اعتراف بر او در نواها آن نمیکند و الا جود فاضل او اعلى  
 و اجد از این وجه که راضی شود بر بیج ذره در فاضل وجود خود را  
 و لجه که مریخی بطوع و رغبت عبادت معبود خود را نمینمایند  
 و سجده از برای مسجود خود با استحقاق او نمیکند راضی شود بر اینها  
 و اجتناب بر بعضی تا آنکه سبب گردد بر ارتعاب و اطواع خلق دیگر  
 و اینهم نبوده الا از فاضل وجود او و حسن و کرم و لطف  
 و رحمت او و الا اولم یزل دلایل غنیمت بوده از هر شکر و منفرد  
 بوده از کلام مافلق و یخلق و لکن چونکه مشاهده میفرماید که کار از  
 برات توحید او خلق شده و کلام را محبت مریخی از این جهت است  
 که امر میفرماید بهدایت عباد خود و محبوب میدار در اینک کلام  
 در هر ظهور در افکار رضای آن کردند نظر کن این ظهور ظهور فاعل است  
 که دو هزار و هفتصد و هفتاد و یک گذشته و هنوز از جهت مکر  
 بتویرت که کتاب خود در آن ظهور بوده عالمند این نوع اثبات  
 اثبات و نظر فرست و حال آنکه در هر ظهور در سبب استیلا و

قدرت از برای اسکان آن ظهور فراهم آمده و خود بخود مشغول دو  
 روز آنرا مغنم و از ثمره اثبات اثبات محبت قدرت تدبیر و تفکر  
 نموده که خداوند عالم خلق نفرموده هیچ شکر را عبت و هر شکر را که  
 فرموده اول اعتراف بوجدانیت خود را از او گرفته و بعد اقرار  
 بنظر نفس خود را در آن ظهور که ظاهر بوده و بعد با آنچه از نظر  
 ظاهر گشته از ذره تا ذره در ذکر این رسم ذکر این حرف را محبوب  
 در شسته در لیل و نهار عددها و مستحب شود که این هم امر است  
 مشد او امر دیگر چگونه در حوال طین طواف میکند که امر الله بوده  
 نظر با مرئوسه نه بشنون آن که حکیم علی الاطلاق از حکمت امر ذکر  
 میفرماید داد بوده بهترین عالمین و اگر محبت شکر بر آنچه حکم فرموده  
 ملتزم میگردد و اگر فراموش نموده او اجد از این بوده که از تو  
 سؤال فرماید و هو الغفر المتعال

بسم الله الانور الانور تسبیح و تقدیر ذات محبوب  
 لم یزل را سر او را بوده و هست که لم یزل با سجده استقلال ذات مقدس  
 خود بوده و لا یزال با ستر فاعل استماع کند مقدس خود خود را بود شناخته  
 او را هیچ شکر شناختن و ستایش نموده او را هیچ شکر حق ستایش نمودن

خلق فرموده که شتر را لا فخر بشتر بقدرت کامله خود و ابداع فرموده  
 که شتر را لا عین شتر بمشیت منصفه خود چه قدر متعالی است بساط فکر  
 عزت او که کار او را بوجدانیت متناشر و چه قدر مرتفع است بساط  
 غر فعت او که کار او را بفرادانیت متوحد حد بلا شتر مر او را سزاوار  
 که لم یزل از اول لا اول الی آخر لا آخر وجود او بر انجعال که شتر فخلق گفته  
 و شکر بلا شتر مر او را سزاوار که الی آخر لا آخر له فضر او ببداع هر  
 شتر فخلق خویش گرفت منزله بوده غر نیز مر او از نیزه که شتر نیزه  
 و مقدس بوده غر تقدیس او از تقدیس هر مقدسین و متعالی بوده  
 تسبیح او از تسبیح هر تسبیحین و متعالی بوده سمو تجمید او از تجمید هر تجمیدین  
 لم یزل عالم بوده بهر شتر قهر وجود آن بلا آنکه در اثبات علم او استیجاب  
 بذکر معلوم گردد و لا یزال قدرت او مستطیر بوده بر هر شتر بلا آنکه  
 ذکر مقدر در رتبه قدرت آن گردد که با استحقاق ذات مقدر  
 او ادراستایش و کله با استیجال کند مقدر او او را بشتر فخلق فرمود  
 که ممکنات را لا فخر بشتر بمشیت اولیه خود و بعد فرموده که هر موجود را  
 لا عین شتر باراده آفریت خود و قرار دله بشتر مشیت خود را بشتر فخلق  
 شمر که اگر بالا نهایت طلیع نماید یک شمر زیاده نبوده و اگر بالا نهایت  
 خردب نماید یک شمر زیاده نخواهد بود و هر طور شتر حقیقت اشتر  
 طلوع بومر قرار داده و شتر فخلق را شتر بطورات حکم فرموده که اگر  
 مستحکم شتر از شتر حقیقت سمت اسمیت و صفت و صفیت در آنها

ظاهر و اگر محتجب شوند حکم لا شتر در حق آنها مستثبت حمد  
 او را که اشراق فرموده بر کله ممکنات بشوارق غر قدر خود و تجلی  
 فرموده بکله موجودات بمطالع مجد خود تا آنکه هیچ شتر از عوفا  
 او محتجب نگردد و کله شتر با عتراف بوجدانیت آن مستبلیع از نور  
 فضر وجود گشته و شتر فخلق نور را در اسما و خود بشتر فخلق نور  
 قرار داده که هیچ جهت انیت در آنهاست بده نمیگردد در مقام  
 تقابل و تماثل و نقا کسر از ظهورات شمس و حدت او بماه و علی حقیقت  
 نموده و اینکه کار از اول لا اول او را با اسم نوریت و الی آخر لا  
 با اسم ظهاریت خوانده و صفر بوده از شوارق ظهورات او یعنی  
 بوده از مطالع تجلیات آن و در هر ظهور مر قب گشته در هر ظهور  
 که فتن کله در آنجا بوده و شتر نفوس نوریه را بمنزله مصباح مشاهده  
 که بنصف محرق و ماحول آن بان استضیاء و همچنین اول او شنبه را بنیاب  
 در مقام نور بزرده غر فتنه گشته که جهت اسماک وجود در آنها  
 نمانده و بمبدوء قدس ظهور الیه مترجع گشته و کینونیات خود را  
 نور نموده از برابر برایت کله ممکنات تا آنکه کله با آنها مستنیر گشته  
 و بزرده غر توحید مستعلی شده و بدانکه در فخلق فرقان مقام نور  
 مقام کلمه ها بوده که در ادعیه مر وید بعد از ذکر عظمت بذکر نور خدا را  
 خوانده و آن نوریت که چون از برابر محمد رسول الله مستعلی گشته الله  
 شده و اول آن نور را مشاهده کن که عباد نیز نبوده که نزدیک بودند

چنانچه در اخبار ظاهرست و آخر از آنکه در آخرت آن است باشد  
 کتب که در یوم عرفه جعفر عباد در نزد مطلع آن نور حاضر در سینه  
 بسبب اشراق نور محمد جعفر اشراق است مرفوع در دین اسلام نفع  
 دل بعین بصیرت در هر ظهور ناظره باشی که در مبداء نور فتمای  
 ماقدر له را مشاهده کنی و در نزد جعفر نور محبت نگردد که قدرت بر  
 جعفر نور از اسماء دیگر مستطیر بوده و مراقب باشی ایام  
 من یظهره الله را که در آن روز بساط نور بیان باطل فرود  
 علو رسیده شد آنچه امروز در فرقان مشاهده میکنی ضعیف  
 آن بمالانهایه اگر از نور را از نار شناختی و خود را از نار حجاب  
 نجات دادی و بنور حجاب تخرج الی غیر نظیره الله شدی و دیگر  
 که از نور بیان درک نموده و الا چه نگر ذکر خوانده یا عالم شده  
 و از غیر آن محبت مانده چه در نفوس که از یوم ظهور رسول الله تأیید  
 شهادت حسین بن علی علیه السلام خدا را بنور او خوانند و آیه نور  
 در قرآن تلاوت فرمودند و در یوم جعفر نور غیر از نظیر نور با  
 هفتاد و دو تفسیر نبود که مصداق آیه الله نور السموات کردند  
 و آنچه خدا را بان خوانده خود مقبض شده باشند از این سبب است  
 که در هر ظهور نور اکثر بار مبدل میشود و خود مطلع نمیشوند نظیر  
 در یوم شهادت سید الشهداء علیه السلام که هر بار از زمان بعد و در  
 عالم بودند و در مقام ظهور نور مبدل شد نور ایشان مبارک

نفع بخشید آنها را اعمالی که در اسلام نموده بودند و در هر ظهور  
 مراقب ظهور امر الله بوده که همین ظهور نور نصیر ما بین حق و در  
 حق است چنانچه در ظهور نور اسلام بهمان نصیر شد ما بین  
 اهل برضوان و مکان نار اگر آن روز مستبصر نشند و دل بر  
 ببینند که ذکر از نازیت بر کلمه آنها را العن بنمایند و بر  
 ارتفاع ذکر نور را و ادلاء آنرا در هر ظهور شهرت یافته  
 کتب و در ایام ظهور من یظهره الله محبوب نبوده که جعفر  
 شود از برابر او و اگر مشیت الله قرار گرفت که از برابر او  
 نور جعفر شود مستبصر بوده در بیان که داخل در نار نشود  
 و حال آنکه در کبر عت تمنا نور بود از آن خود و قدر تا مدتی  
 در ارتفاع قدرت و امتناع رفعت در ظهور آخر بالنسبه  
 بنظیر اول که چگونه تجلی فرمود خداوند بکلمه موجودات نبوی  
 و تجلی فرموده بکلمه موجودات بعد از طلوع نور بنظیر خود و  
 در کمال اسماء اعداد آنرا فتمه فرمود اینجگونه و نسبت الازهرت  
 آن بر کلمه ممکنات و موهبه آن بر کلمه موجودات و نیز نسبت  
 که مشتبیه شود در ظهور ادلاء نور از نار نظیر نموده در ایام شهادت  
 حجت فاسره که آنهایی که در مقام نار برآمده با عقدا خود  
 میخواهند که اثبات دین اسلام نمایند و بر نور بغیر واقع گما  
 بسته بودند که قلم حیا میکند از ذکر او چنانچه در زیارت او

میعوانی اشهد انک قد اتممت الصلوة و اتممت الزکوة الی اخره  
 اینها از جهت امور بود که در آنجا نسبت میدادند و الایله  
 مستمک چگونه توانستند باشد حجت خامس این نوع سلوک نماید  
 و حال آنکه در دنیا خود خونده بودند آنچه خداوند در قرآن نازل  
 فرموده و نیز قدر نفس آنها ناقص الناس جمیعا و با وجود علم باین علم  
 نزد قبر الله و خود را مؤثر بقرب آن دانستن و با آنچه در شان او از  
 رسول الله ظاهر شده بود باز تبدیل دادند کینویات خود را  
 بنا بر در آن زمان نکردند این حکم را در حق آنحضرت الا آنکه  
 علماء آن زمان تصور دلدادند چنانچه در یوم عاشورا هم تصاد نفر در  
 چند نار بود که کار تلاوت قرآن مینمودند و امر مینمودند با آنچه  
 که مینمودند حال مراقب باشند در هر ظهوری که در صحن ظهور نور  
 این قسم هر خارج میشوند و خود گمان میکنند که از جهت اقامه خدا  
 نموده در زمان آنکه هر مشرک این زمان نموده بلکه آنها را که در مشا  
 بوده کار داعیه خلافت داشته و بر خود نمیندیده که حکم در  
 حکم خدا نموده باشند و با وجود این این نوع ممتحن شدند و بر  
 رفتند بر نفس بصیرت را در وجه هست که در هر ظهور با دلای حجت است  
 خود مستمک گشته و بطورات قبر از ظهور بعد محتجب نمانده زیرا که در  
 نزد هر ظهور بدو سر مکان ظهور قبر نفر میگردد چنانچه نظر نموده در  
 ظهوری که ظاهر شده آنچه باد وارد شده از مکان ظهور قبر بوده

و حال آنکه هر ظهوری بعد اثبات بوده و متبر از نفس حال  
 بیان مستصبر شده بعد در یوم من بظهوره الله نفس نگردد و حال  
 آنکه خود را اثبات میدانسته که اگر مثلاً تصور شود که با علی الار  
 مؤمن باد و منتظر ظهور او و بعد که ظاهر شود یک نفس در سبیداد  
 نور گردد در سر باطن باطن در حق او الله نور ثابت و با قدر  
 نار نفس محتجب بین امر چه قدر دقیق است اگر چه شبیه نبوده نیست  
 که کور در ترقی بوده هست و ادلاء نور اگر مرفوع نگردد نازل  
 نخواهند شد الا آنکه بر استیصال ظاهر گردد در حقیقت که انوار  
 کینویات نوری در حجب نور میمانند و بگون نمایند و لم نزل  
 خداوند موصوف بنور بوده هست اگر واقع شود ظهوری که در  
 آن خزنه بر شمس حقیقت واقع نشود که محبوب حر لامبرت بوده  
 و خوله بود ولی اگر واقع شود بعین حقیقت باطن نورشاید  
 نموده تا آنکه مبدل شود کینویات اثبات ظهوری که بنور ظهور  
 بعد و ذاتیات نور ظهوری بنا بر ظهور بعد و محبوب داشته  
 خداوند ذکر این حرف را بعد از ذکر کلمتین سجد و در که در هر  
 قبر ذکر شده تا آنکه ذکر باشد از بر ذکر این تا قیامت آخر  
 بعد در آن قیامت مشرک این قیامت خلق محتجب نگردد و باد  
 منظره الله مهتر بهدر الله شده باشند و بانوار سر  
 حقیقت مستنور گشته و با شرافات صبح ازل مستشرق تا آنکه

بمنفس در هیچ شان عبادت نکرده باشد الا الله و عدده راد  
هر ظهور با آنچه از زرد ظاهر میگردد مستظهر شده تا با علی زنده  
خود بیشتر شده باشند

بسم الله الاقدم الاقدم  
نسب و تقدیر ذات حق فرمود لم یزل را سزاوار بجهت هست که لم یزل با  
استحلال ذات مقدس خود بوده و لا يزال به رفیع انعام که تقدیر خود  
خواهد بود نشناخته او را هیچ شتر حق شافتن دستاگیر نموده او را هیچ شتر  
حق شایسته نمودن خلق فرموده که شتر را الا شتر قدرت مستطیل  
و جعد فرموده که شتر را الا شتر بمشیت مستغنه خود تا آنکه که از دست  
از اول لا اول له الاخر لا اخر له بعرفان که مستفهم و بموجب کد شتر  
و باقراف مظاهر ظهوران و ادوار و نوا هر شتر در از نسج خود سنبل  
گشته تا آنکه هیچ شتر در هیچ شان از انچه ممکن است از وجود او در حق  
او ممنوع نگشته و که شتر بزرده فضر وجود او شتر گشته و چونکه در ظهور  
بر اسم هاء ظاهر گشته بتجلیات هائیه که حرز فوات امکانیه و الگوایه  
را استجرا گشته تا آنکه که در نظورات مشرقه از حق حقیقت و مطلع فرما  
مستغفر گشته له الحمد فملکوت العلی ثم جبروت الالهی بما کسر  
خبر برضه و فوق ما برضه و فوق فوق ما برضه انه هو الرضه فی الاخرة  
و الاولی و محبوب داشته ذکر این حرف را در نظایر اسم برود  
نه بار بعد هاء در عین تلامذت ای شهید اله انه لا اله الا هو در آن  
ذات حروف السبع عبده و کلمه وان ادلالا هم اول خلقه فکر  
با الهه مزخنده مخلفون بعد و احد استکلف همه دل اگر ذکر اول شود  
بعد و احد از آن کفایت نکند و اگر ذکر آن شود از ذکر حرف کفایت

نشود ولی در اولیتین عدد واحد در هر عدد با و در لیه و نه از ذکر شده تا آنکه هر بزرگ الله مستذکر بوده در ناسر حکم مقدر شد در عالم با آنچه مقدر شده در حد خود از عدد با و از با قوت هم ذکر شده تا آنکه هر بزرگ الله مستذکر شده و از امر آن مجتنب نمائید و الله خیر الذکر

بسم الله الاقرب الاقرب

ترفع و تمنیع ذات محبوب لم نزل را سزاوار بوده و هست که از اول لا اول له با استقلال استقلال ذات مقدر خود بوده الی آخر لا آخر له با ارتفاع امتناع که مقدر خود خواهد بود لم نزل در غیر از اول و قدر لم نزل مقدر بوده از کار با خلق و منزه بوده از کار با خلق و متمتالیه بوده از وصف هر ممکنات و متمتالیه بوده فوق هر ذرات نشناخته و در احق شناختن هیچ شئی در سبایش نمانده و در احق سبایش نمودن هیچ شئی بعد از آنکه کار آنچه ممکن است در امکانها و در اجزای و آنچه تصور است در اختراع او را عا بد بوده و خود بود ولی این قدر استحقاق ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدر او و او بعد و انقدر بوده از اینکه استحقاق هر ممکنات سبیش او مقدر است گردد و عرفان کار کائنات بمعرفیت آن مذکور گردد چه قدر متمتالی

علو قدر سزا که کار ذرات از اول لا اول له الی آخر لا آخر له در آنچه نموده وجه قدر تجالیست ارتفاع جلال آن که کار از اول لا اول له الی آخر لا آخر له و از عبادت نموده بر اینکه نموده الهی غیر از آن است پرستش و سوا بر آن ربی تسحق ثناء و عرفان و عبادت و ایقان حمد بلا مشر و سوا را سزاوار بوده و هست که کار ممکنات را لا آخر نیست خود ابداع فرموده تا آنکه نصیب ذروه حساب و خط عرفان او شتر شده و در هیچ شأن نموده که بر خلق خود از قبل خود بیشتر در داده که احدی نکوید امر در رضا الله چه بجهت با خواهد بود در اول لا اول له کار را بمشیت اولیه خلق فرموده و الی آخر لا آخر له کار را بمشیت اولیه خلق خواهد فرمود و مشیت اولیه را مندر شمس فرض کن که اگر ببالا نهایت طلوع و غروب نماید متعدد نمیکرد و همچنین مشیت اولیه اگر ببالا نهایت در این عالم ظاهر گردد بدل علی الله بوده و هست و ظاهر در آنها مبدل نمیکرد اگر چه اعرایش تبدیل بشود چنانچه از اول لا اول له الی امروز سنت اعرایش ظهور الله لیس بوده که در هر ظهور با سب ظاهر شده و خداوند خود در مظهر آنها بوده و آنها قائمند بانه و کار قائمند با آنها و در آنها جهته آنها دیده نمیشود بلکه در هر جهته وحدت ظاهر بوده و هست نظر کن که هیچ رسولی آمده که خلق را به غیر خداوند خود مبرخو نبی باشد زیرا که در آنها غیر ظهور الله ظاهر در آن و اول در آخر نبوده مثلا ظهور بر اسم نوح و ظهور بر اسم ابراهیم و ظهور

اسم موسی و ظهور بر اسم عیسی و ظهور بر اسم محمد و ظهور بر اسم خاتم النبیین  
 الله و ظهور بر اسم من یظهره الله و ظهور بر اسم من یظفره الله  
 ظهور بر اسم من یظفره الله بعین حقیقت مشاهده نموده و نیز نظیره  
 من ظهور دیده تا آنکه در هیچ ظهور محتجب نمائی و کتاب نیز نظیر کتاب  
 من ظهور دیده تا آنکه در هیچ ظهور از او در نواهر الله محتجب نشود مثلا  
 اگر مکان ظهور کو عیسی در رسول الله بعین عیسی نظر نموده بودند  
 غیر از او را نمی شناختند و بعینه اتباع رسول الله را مشاهده می نمودند  
 میدیده و احد از مکان در انظور در این ظهور محتجب نمی ماند همچنین  
 قبر از عیسی الی اول لا اول لبین و همچنین بعد از محمد الی آخر لا آخر له  
 بین و در هر ظهور حشمت حقیقت را باز کن که باختلافات انظور  
 مختلف نشود و منظر وحدت در هر ظهور است انظور نظر کن و هر  
 شریک در مکان خود بین تا هیچ نوع تعارض در انظور نبیند و صراط  
 الله را در هر ظهور از سماوات اول له الی الارض لا آخر له بنی و سماوات  
 اسماوات را خداوند عز و جبر اسم غیاث قرار دله و ارض اسماوات را  
 اسم ذفار زیرا از اسم غیاث اعلی عدد تر نازل نفرموده و در  
 اسم ذفار بعد از ان ذفار فرموده از ارض سماوات عدد دیاو را  
 و بان سماوات استول بر ارض نموده و در کینونیات سماوات در  
 حب و در دخی را قرار دله که بیچیک بلا نفس دیگر ساکن نمیکردند  
 و همچنین روح هر شریک در رتبه اسماوات بین و اسماوات اول له

بین زیرا که در اسماوات ظاهریت الاسم و سماوات اسماوات و اقد  
 و است لا واحد بالعدد به واحد بالذات و مشهور است  
 فرض کن که در مقابل شمس تقسیر بهرسانیده مثلا در هر ظهور  
 که شجره حقیقت ظاهر میگردد هر وصف ان خلق میگردد متذوق  
 و ان خلق مراتب میشود که مدخل میگردد بر ان وجوه هر کس اسماوات در نفس  
 مسب بوده و است و ظاهر در اسماوات غیر از اسم نبوده و است و  
 عبادت مکن اسم را با اسم که در حدشک دارد و شوم و عبادت  
 مکن اسم را بلا اسم که در حد کاف دارد و شوم به عبادت کن خدا را  
 که کار این اسم اسماوات است و هر مدخل بر او است و است و است  
 دعه لا شریک له در غزائل و قدس قدم نظر کن در هر ظهور  
 در ادلاوات انظور که لیاقت اسمیت در آنها ظاهر شده آیا  
 در آنها غیر از ظاهر در ظهور دیده میشود یا نه شبهه نیست که در  
 خلق انجید غیر از عیسی ظاهریت زیرا که مبدء کل ان بهم در  
 خلق فرقان غیر از محمد و در خلق بیان غیر از نقطه بیان و در خلق  
 من یظفره الله غیر از من یظفره الله و همچنین الی آخر لا آخر له  
 چونکه در عوشر ظاهر در ظهور ظاهریت الاله این است که سماوات  
 کل اسماوات واحد بالذات بوده و است و الی این دقیق  
 نشود که سماوات رسم در رتبه خود آن اسم است و الی کل اسماوات  
 بوده و الی مثلا اسم جبار سماوات است در اسم جبار

دے دجبار دیده میشود بالا الهه که مسما آن در رتبه ان مراتب  
 که دلالت نمیکند الا بر خداوند و همچنین کلمه اسماء و امثال  
 کلمه و مسما هر اسم را در رتبه خود آن کسم بین و کلمه اسماء  
 با مسمیات انها لله و من الله و فر الله و الی الله مشاهده کلمه  
 نمیتوانی مشاهده این مطلب را نمود الا آنکه در هر ظهور هر  
 ادلاء الظهور را در ظاهر شجره حقیقت مشاهده نمائی مثلاً در  
 ظهور من بظهور الله یک از برابر او آب میدهد مراتب  
 کینونیت او هو الی الله میگوید و یکی منع میکند مراتب کینونیت  
 ان هو الی الله میگوید و یکی عطاء میکند مراتب کینونیت او  
 هو المعطی میگوید و همچنین در کلمه اسماء و صفات جار کن  
 دقیقه الهیه و لطیفه ربانیه را و هر کن در هر ظهور از ادلاء ظاهر  
 در الظهور که در که از ادلاء امر و فلق شود که اگر ماند و اگر  
 ادلاء ظهور قیام بود در لاشئ بشوی مثلاً آنکه مرتبگی که در هر ظهور  
 چه قدر مظاهر فعل ظاهر در ان ظهور شدند و در زرد ظهور آخر  
 چونکه مستطرد در ظاهر آن ظهور نشدند منسوب الی الله افعال انها  
 نداشت و کماله و ان الله شدند و در هر ظهور او لا سمر کن که  
 بحجت الظهور مستبصر شود و حجت را دلخواه خود قرارده بلکه  
 آنچه خداوند خواسته قرار دهد راضی شو که اگر دلخواه خود قرار  
 دهد شلت مثل انی سابقه خواهد بود در دیده ظهور محجب

خواهد ماند بدان که ایمان تو که فرع دخول در دین است از برای  
 رضای خداوند است چگونه سبب دخول تو در دین دلخواه تو باشد  
 نه آنچه خداوند خواهد بخواست و مقدر فرموده بین آنچه  
 دقیق و لطیف است که کلام از برای رضای خدا میخواهند در ظاهر  
 دین شوند و سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرار  
 میدهند و در هر ظهور زل اقدام ظهور قیام از این سبب هم هست  
 زیرا که هست مومس اگر معجزه مومس را در نزد عیسی دیده بودند احد  
 محتجب نمیشد و همچنین هست عیسی اگر در نزد رسول الله دیده بودند  
 یک نفر از رضای محجب نمیمانند و همچنین در هر ظهور مشاهده کن  
 و بین که جوهر القیوم به الدین کلمه چه چیز است ایضا رضای الله  
 بوده یا هست و بان در هر ظهور مسترض بشود نه برضا خود بان  
 و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ و کامل بوده است و  
 حجت من قیام الله به کمال از او عاجز شوند اثبات قدرت  
 نفس ظاهر در ان ظهور مستثبت گردد بعد از آنکه این را یافته و ظاهر  
 در هر ظهور چه واحد چه مالا نهایتاً مسترض باشد و لم یکنه و آنچه  
 ظاهر میشود بنظر وحدت مشاهده کن نه بنظر کثرت و هر چه را  
 در صقع خود حکم کن تا آنکه در نفس ان ظهور و نه در بطون ان ظهور  
 در حرف متعارض بنظر نظر کن در هر ظهور که مکان ان ظهور  
 چه در خلاف میکنند و مبداء اختلاف هر ظهور آن است

که از صاحبان ظهور ظاهر شده هر یک بطور سیر میکنند و از  
دیگر محتجب میماند اینجاست که اختلاف در هر ظهور واقع شود  
و حال آنکه خداوند هیچ چیز را در هیچ ظهورش اختلاف نهر  
نفرموده و کلام را بر استناد و اعتبار امر فرموده زیرا که توری  
این ظهور که مختلف میشود ثمره آن در ظهور دیگر الیه الله راجع بود  
که از نفس عملت کبر تر است عند الله که اگر مطلق عالم شد بودی  
که اختلاف کبر بهتر بود با آنکه عالم شد و اختلاف ظاهر نمود  
و ضرر در قیامت دیگر بادل انظور ظاهر شد نظر کفر در ظهور  
انجیر که چند فرق شده اند در زمان ظهور رسول الله بین  
سبب از ایمان باو محتجب مانده و حال آنکه در زمان ظهور  
آنحضرت همفقا نفر از علما رضایان آوردند و اگر کل  
متحد بودند در ظهورات انجیلیه که بر ایشان همفقا نظر ایمان  
میاوردند سبب نشد مگر همان اختلافی که میان خودشان  
بهم رسیده بود نه اینکه الله نموده بودند بلکه هر یک باظهار آنکه  
حق بریدند است یک نوع اختلاف نمود و هر روز  
عمر شکر گذشت و رفت و طین شد و ثمره آن ماند و الیه  
در یوم ظهور رسول الله راجع شد حال بین که اینجست  
چون نفع باور ساینده و همچنین در فرقان نظر کن که چقدر  
مختلف شده بودند و اول ظهور نقطه بیان یک طایفه از اینج

طو ایضا ظاهرا ایمان نمودند و دیگران سبب بهین محتجب ماندند  
که ما در مذاق غیر از آنها هستیم و این قدر حیوانند که نمیفهمند که  
در هر ظهور بر این اختلافات راجع میشود نفس ظهور و همچنین که  
صاحب ظهور ظاهر شد که اختلافات بر او عرض میشود نسبت  
کار با او سوا بوده است و آنچه که حکم فرماید محقق حقیقت میکند  
و آنچه را که نظر فرماید محقق بدون حق نمیکرد و عالم ارض علی مرتجع  
یقین در دین خود بوده و باین سبب همسدر نظر هر دو انظور شده  
و ما بقدری که مسلک ایشان غیر علم و یقین بوده بهین محتجب مانده  
و از آنچه از بران خلق شده محروم و اگر کار بر این منتهی میبودند  
که بر شرف هدایت همسدر میشدند حال در هر ظهور اگر عالم است  
خود را فرارده که اختلاف واقع نشود و اگر واقع شد از انجا  
که احاطه قلب ندارند که هر شتر را در جا خود مشاهده نمایند حکمت الیه  
و لطیفه را بنید رافع ان اختلاف شده و هیچیک را ندانند و  
این را در صفت از وجود و از ادراک صفت از وجود حکم نموده تا آنکه کار  
منهج واحد تربیت شده تا ظهور دیگر بعد از انظور باین سبب  
بشرف هدایت ستیز گردند که اینجست هر افضل که اعمال بوده در هر  
ظهور دل نه اینجست که امر الله مختلف شود یا آنکه حق از ان  
واحد استجا و نماید مثلا نظر کن در ظهور فرقان حکم الهی بر فرق  
صلوة جمعه بود حال حکم الله تا قیامت دیگر بهین بوده و آنها

که غیر از این حکم نموده معجب از حکم انظوری گشته و حجت بر آنها  
همانجائی که بعلم و جوب عام بوده و اسجائی که نه از ائمه بوده  
در مقام تقیه بوده نه آنست که حکم مختلف شود بلکه مورد مختلف  
شده که حکم مختلف شده و صلوة جمعه در جا خود بودن حکم  
تقیه در جا خود بین که بقدر اعمال در فرض شب در روز  
جمعه نازل شده و جمعه را جمعه نگفته مگر اینکه مراد است که  
حکایت میکند از مقام جمع الجمع که مقام نقطه اولیه باشد  
که عر اول در اینجا مخزون بجهت است و لکن هر آنکه که بدل بر او است  
مستعظم امر الله میشوند و لکن در مقامیکه بوم جمعه از بر او مطلق  
شده مستبصر و مستبصر میشوند حال اینست حد خلق در هر  
ظهور و تو که در بیانی مفروض بعلم و عهد خود که امتحان در  
یوم من یظفره الله میشود اگر از روز نجات یافت با ایمان باد  
ببال بر ایمان بخود و الا اگر عالم مشرکی از علماء نصاریخ خواهد  
بود و اگر غیر عالم مشرکی دیگر از آنها بلکه چون هر طور فاصله  
میکرد مقاومت ابعتر میکرد اگر مستبصر با شکر و اگر همت  
شده که اقرتبر میکرد در عالم الا یحصر و هیچ نعمت مشرک نبوده و  
نیست که در هر ظهور و عبید بظاهر در انظوری همت در در هر ظهور  
ان بظهور وحدت در کار کثرات مستنظر و در هر ظهور را ضر  
حین ظهور همت در والا برود اسجا که عوب نیزه از اخته اگر

انقا سحان انظوری باشد نجات ده خود را بعقد و ادراک که  
در تو خلق فرموده که اینست غرض غیر اینج و مابینک احدی است  
والله خیرها در و د کیر

بسم الله الاعلم الاعلم  
 تسبیح و تقدیس ذات حق قیوم لم یزل را سزا داریم و هست که لم یزل  
 باستقلال استقلال ذات مقدس خود بهم و لا یزال با ارتفاع  
 استماع کند مقدس خود بخوابیم نشناخته او را هیچ شرف  
 شناختن و ستایش نموده او را هیچ شرف ستایش نمودن از  
 برابر او اول نبوده و آخر بخوابیم بود زیرا که اول سجده اول  
 میگردد و آخر سجده او آخر و بر خلق توحید و معرفت خود را  
 ثابت فرموده از علو جودش و سمو قدر خود و الا چگونه لایق  
 میگردد عدم حجت برهان و توحید قدم صرف بی هیچ فضلی  
 در حق کمالات اعظم از عرفان او نبوده و بخوابیم و از برای  
 خلق خود اول قرار نداده و آخر قرار بخوابیم داد که تعطیل فیض او  
 بر قلب کس خطور نماید و از اول لا اول له عالم بهجه بجه شرف و قادر  
 بوده بر هر شرف و الی آخر لا آخر له عالم هست بر هر شرف و قادر بر هر شرف بود  
 بر هر شرف و بدانکه از برابر معرفت او دو مقام در صقع است  
 ظاهر گشته یک مقام صرف تقدیس و ساجد تنزیه که در آن مقام  
 توصیف بوصف و تمتعت بعبادت سزاوار نبوده و تقدیر بهم  
 از کمال اسماء و فخره بوده از کمال امثال و ان مقام است که در آن مقام  
 اشاره فرموده سبحان الله عما یصفون یعنی آنکه خداوند تنزیه  
 بوده و مقدس بهم از وصف عباد خود چگونه از چون وصف

ایشان و این مقام تسبیح از تسبیح و تقدیس از تقدیس تنزیه  
 از تنزیه و تجلیل از تجلیل و تعزیر از تعزیر و امثال این عبارات  
 مجتذبه موصوف و معرفت میگردد زیرا که فوق این کلام  
 جاری نمیکردد و الا او مقدس بهم از تقدیس چگونه و در آن تقدیر  
 و فخره بهم از تنزیه چگونه و در آن تنزیه و این مقام تفرد ذات  
 بجمت و توحید ساجد صرف است که کمال اسماء طائفه  
 حول مشیت او و کمال امثال مدند بر غایت او چنانچه برین  
 این مقام را ظاهر بعین فواید هر گاه ناظر در بحر اسماء با کمال  
 و تصور هو حق نموده که لیس در او الله عابد و لدون الله بهانه  
 و مقام دیگر تمام است که موصوف بجه و وصف میگردد و تمتعت  
 بجه لغت و ان مقام است که میگوید تک الاسماء الحسنى کلمات  
 الامثال العلیا با سزا از اسم الوهیت آخر مراتب اسماء ذکر  
 میکنند و او را با اسم زرعان در فقه مراتب و سلطان در اعلا  
 مراتب بخوانی و این مقام در نظر ان مقام است اگر چه هر از  
 متاه نامی است که کمال اسماء مدل بر وحدت ذات بهم دارد  
 خواهد نظر کن که کمال اسماء مدل بر وحدت ذات بهم دارد  
 بوده واحد احد و ذر و همد و هر و قیوم و الی آخر اما مکن ان بیکر  
 و اگر خواه بعین این را مشاهده نمائی نظر کن در ظهور محمد که تلکون  
 آن ظاهر است آنچه در ظاهر او است مدل بر او اسم ملک و ملکیت  
 در یک نسخی میگویند سفید گذارده بود و در یک نسخه نوشته بود (در سورا)

دسم زارع در زرعیت و با بنیها در حد وجود خود در دنیا  
 چونکه در امکان است و هنوز تکون نیامده ظاهر غیر از بالا  
 بعلم خود مشاهده میکنم اینج در مقام است که ناظر در جبر اسماء و با  
 دهرگاه سائر در جبر خلق باشد معرفت در هر ظهور و کشف  
 است که ظاهر در ظهور باشد که مراد رسد الله باشند -  
 و از بر این شمس دو مقام است در معرفت از بر خلق یک مقام  
 اینکه مآدود آن مرآتند نزد او و او خود را وصف میکنند  
 خود و خود را از شمس در مرایا نزه میداند -  
 و در یک مقام نفس خود را موصوف میکند و از شمس در مرایا  
 مشرانیکه میگوید منم بدیع اول و منم نوح و منم ابراهیم و منم موسی  
 و منم عیسی و منم محمد و همچنین که انبیا و را ذکر میفرماید بلکه در  
 تنزل میدهد در حق شرف هم ذکر میفرماید مشرانیکه در حدیث  
 دیده که میفرماید منم یونس که سر نه این مقام ظهور  
 است در حق مرایا والا او مقدس است در مقام شمسیت از مرایا  
 و این دو معرفت در حقیقت در تلقار آن دو مقام است در  
 معرفت ذات بحت که سائر در جبر اسماء و بان وجه ناظر در  
 در جبر خلق بان وجه ناظر و اول ظاهر نمیکرد الاثباته و ثانی  
 بنظر الله وجود خود نته نمیکرد الا با اول و مقام ثانی بعینه  
 در جبر خلق مشر مقام است که ذات نسبت میدهد بخود اسماء و جبر

میگوید منم عالم منم قادر منم فرد منم احد منم صمد منم صمد منم قیوم  
 و حال آنکه در کندی ذات خود مقدس بوده و در هر ظهور و کشف  
 بظاهر در آن ظهور که معرفت تو منحصر است بان نظر کن در  
 فرقان آنچه امر در از معارف ظاهر است تحقق آن بوجود رسول  
 آمده و اگر لطیف النظر باشد تحقق هر این معارف را با  
 نعمان منم نیز زیرا که هر معارف این فرقان نته نمیکرد بشرقا  
 و فرقان کلام است که از آنحضرت ظاهر شده منم قبل الله حال نیز  
 که این زمان حضور بکلام او قائمند که اثر نعمان باشد و همچنین  
 این غیر حضور بکلام میگرد کتاب منم بنمید قائمند و سبب وجود  
 هر چه یک کلام زیاده نیست و بعین انصاف نظر کن از بسیکه  
 خود را شناخته بچیز در افر این خود شده غیر از آنکه کلام  
 دیده در کتب چیز دیگر مشاهده نموده نه و این غیر از این چیزی  
 نموده ۶ وجه در زمان حضور وجه در زمان غیر حضور فرق نیست  
 که در زمان حضور از صاحب کلام کلام او را می شنوید در زمان  
 غیر حضور کلام او را در کتب می بینید همین قسم که در زمان حضور  
 بکلام او خلق میشود همین قسم در زمان غیر حضور هم با آنچه در  
 کتب است خلق میشود و کتب الله در هر شان هر چه بوده و خولیه  
 بود حال انصاف ده چه فرق است و تقر که فرقان را دید را دیده  
 بیان را دیدر با اینکه بوسیکه کتاب منم لفظه الله را بیند اگر

اگر قدر متفکر شود مستبصر در امر خود که اگر در بصیرت یک کتاب را  
 دیده که کتب را که بنیز مستوفی میسر و حال آنکه متنوع است که  
 هر ظهور غیر از یک کتاب حجت گردد که هر باون عامه گردند  
 و اگر حجت گردد در ظاهر اوان حجت میگردد و ظاهر در اول  
 ظاهر در آخر نیست <sup>و باطن در اول باطن در آخر است</sup> متنظا هر در ظهورات را مثل بنیز شده  
 که اگر مالانهایه طلوع و غروب نماید یک شمس زیاده نبوده و بخواب  
 بود و کهر آنچه میکنند در هر ظهور با مراد است و از برابر است  
 نظر کنیم در ظهور فرقان که کهر آنچه امر روز میکنند قائم است با مراد  
 اله ۳ در ظهور آخر اگر هر راجع شد بان از برابر رسول الله ثابت  
 میگردد و الا جزه هوا شده و فانی زیرا که از برابر خلق سبیل سبیلی  
 ذات غیب نموده و نسبت الی نظر ان همین قسم که ما نزل از عند  
 از نظر ان ظاهر میگردد مایصعد الی الله بم بسور او متبر می شود  
 غیر از این از اول لا اول سبیل نموده و الی آخر لا آخر سبیل است  
 و اینها که مر بن خدا را میخوانند و ما بین خود و خدا خود را نشانی  
 کهر در هوا رومی و خیالند میخوانند کسر را که نشانشند و اگر  
 کنید میدانید این همه خوانندنها از امر رسول الله شده و بنیز  
 خود این همه خوانندنها هم راجع میگردد با نظر حقیقت در هر ظهور  
 که نظر حقیقت ظاهر میگردد ظهورات لیر را حکم افاء میفرماید  
 زیرا که کهر از برابر او عالمند همین قدر که نشاقتند حکم افاء

در حق انها میبود و کمال نصح را در حق مکان انظور میفرماید در  
 تحذیر از نار و تبشیر برضوان میفرماید و در ظهور آخر که خود را  
 میثنا سازد میبندد که بعد از آنکه کهر شب در روز ظهور از  
 او خواستند و از نار پناه بره داخل درضوان میشوند و خدا <sup>میبندد</sup>  
 داخل در حجاب و درون عرفان شوند و خود را از حجاب و  
 عرفان ممنوع میکنند و حال آنکه شب در روز از برابر ان <sup>عظمت</sup>  
 در حیات خلق جنت دین له است که نار احتجاب از ان و عدد  
 ان در ان دین مثلا نظر نموده در حروف انجیر انها که تبعند  
 حد و دیگر را مکان ان جنت بونه لیر و انها که محجوب مانده لیر  
 مکان نار انظور بهم لیر و جنت و نار انظور در روز ظهور  
 رسول الله ۳ هر دو ناگشت از برابر انها و همچنین در هر ظهور بعدی  
 ظهور قبری لیر حکم را دارد الا آنکه از صاحب ظهور بعد امر خود را  
 بودن ان شود که انوقت جنت میگردد و نظر کنیم با نیر خلق که کهر  
 لاشینند و شتر کهر یک شتر زیاده نیست که ان شمس حقیقت است  
 که در ظهور که ظهور میخورد انعام الله را میچرا لیر الا دلایه اسماء و  
 عباد که بد لیر و حکمت در ظهور الله داخل میگرددند که انها اخر  
 و اجمه قدرند از ذکر و وصف زیرا که کینو نیات انها در  
 مقام مراتب اسماء بجمه دست و ظواهر انها در مقام دلالت  
 در رتبه یا فخر چنین بود و تقرینه شاید بجمه است - هر طور

بیشتر حقیقت بوده و دخول بر بود در آنها نیست الا شمس که  
 در مراتب است در هر ظهور بانها دین ظاهر میگردد و از برای  
 آنها باهر میشود و اینست معنی حدیث لیسر الا الله و اسماء  
 وصفاته که در مقام ظاهر کمین الا شمس الحقیقه و ادلائها باین  
 ان میگردد در هر امر که نظر میکنی که باین خود و خدا خود  
 طالب حق مینماید و دست میدارند رضا خدا را در دست  
 رضا خدا را محبوب نمیدارند و حال آنکه برخلاف واقع کرده  
 کرده و میکنند نظر کن در حروف زبور و بعد در حروف  
 توره و بعد در حروف انجیل و بعد در حروف فغان  
 و بعد در حروف بیان و بعد در حروف کتاب من بظهوره  
 که از اعالی و ادانی آن که چنین ندارند که طالب رضا را  
 بستند در دین خود استبصر و استیقنند و حال آنکه شمس که  
 در زو ظاهر بعد از نظیره الله عز و که بشد حروف کتب قدسیست  
 نزد ادلا و بیان چگونه حجاب آنها را ظاهر مینماید بعد از این شمس  
 مشاهده کن که من منهار در هر ظهور در ظهور بعد الا شمس شود  
 خلق در انجیل من من منم نمودند و فی الواقع خود را باین خود و خدا  
 محتاط در دین خود میدانند و در دفتر که رسول الله ظاهر شد  
 غیر از هفتاد نفر باو عد بن خود را نشاقتند با بقدر منم خود  
 هستند و خود را باین خود و خدا استبصر در دین خود مینماید

حال بین که دلانها باینها بقدر یک جناح بعوضه وزن دارد در ظهور  
 بعد از انجیل هم همین قسم بین و در ظهور بیان هم همین قسم در  
 ظهور من بظهوره الله هم همین قسم و کول این منم منهار خلق را  
 مخور که بقدر یک جو وزن ندارد و قبر از فیمه را شمس بود فیمه  
 بین مشد آنکه اگر بصیر در دین رسول الله بود میدید که باین  
 این همه امت عبیر غیر از همان بهقتان نفر بر صراط حقیقتان هستند  
 فغان مشد اینج و له حد و شکر در حروف لایوت را که در ظهور بیان  
 اسماء خود را لایه فرمود و ادلاء خود را لایحصر و این حقیقت  
 مطرز بانواع طرز لاهوتیه فرموده و کور لم نزل و لایزال در مرتبه  
 طوبی از بر ارجار که در کنند جنت من بظهوره الله را وان جنت  
 بان جنت که نازل برسانند بلا تبذیر و تغییر -  
 و از جمله مواهیر که حضرت لم نزل بنقطه بیان عطا فرموده علم  
 در نفس واحد که تکوین را در عالم حروف بعین یقین مشاهده نمایند  
 و این حقیقت کامله بر کمال مشد آیات و از مخزن علم الهی بود  
 که تا حال نازل نفر نموده و از غیبت از هر علم بر این علم نازل شد  
 که کتب و ازل خود هر شد و از این علم است که امر و الهکم الله  
 قبل نازل شد در بیان مظاهر ربوبیت در ظاهر این آیه در ابواب  
 جنت و همین قسم در زار علیها تسعة عشر و بیان ان قدر در  
 کلمات جویده شده و نشاء الله در خود بیان نجواتم و کلمه خود

مجد قول آنکه کاشتر از حروف ثمانیه و عشرین خارج نیست نیز  
 قسم هم گویند کاشتر از معانی این حروف خارج نیست و این  
 حروف را حق سبحانه و تعالی در یازده درجه جمع فرموده بعلم  
 خود و از این بیکر شیت اولیه که نشان اول است فرارده که  
 ظاهر بیکر هاء باشد و باطن داد و در نظر این بیکر <sup>بیکر</sup>  
 جهر فرموده در سجرا سما و بیت توالی شد زیرا که <sup>عند</sup> <sup>السماء</sup> <sup>السماء</sup>  
 اسم استغاث بوده و نظر که در همیا کاشتر استنباط این مطلب  
 بر نحو آنکه خولپر شد و نازل شد یعنی علم در میانها الا ابرای  
 استدلال ادلای بیان از برادر غیر آنها در بیان آنکه کاشتر <sup>ان</sup> <sup>حکونه</sup>  
 میشود که در نقطه باشد و از آن ظاهر گردد و حال آنکه خلق  
 عالم کبر در کتاب است قهر آنچه ذکر می نمودند محض عرفان بانی  
 بود دلیل نقض و حجت بر من نبود و له حالت بحجت نقض و  
 دلیل بر من ثابت شده باین نوع علم و بیان حفظ نموده از  
 کعبینک و عطا نموده او را بمن لایعرف قدره فان بدان  
 جوهر الجواهر لاینبیران علیک الا اولو الجواهر -  
 و برآت مدله علی الله نموده که صورت همیا کاشتر <sup>ان</sup> <sup>نگاه</sup> <sup>درشته</sup>  
 و استنباط اسما و آخر را فرموده الی یوم بین الله اسرار الکیا  
 و یوم منیشا من چهاره از نضار  
 کیم